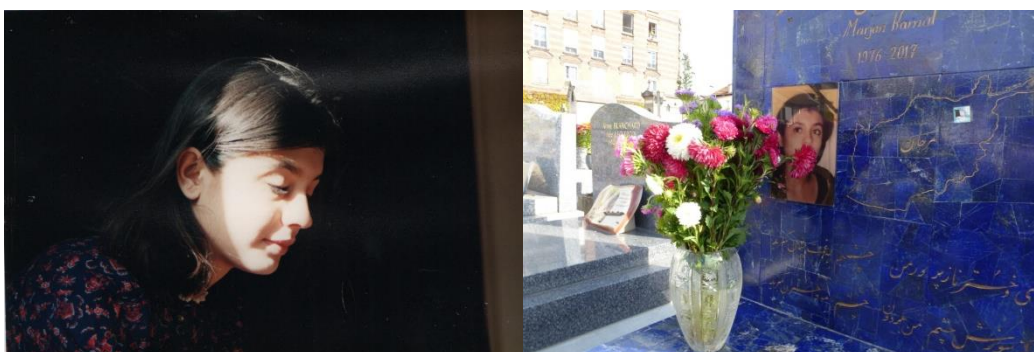


یادداشت های پراکنده از زنده یاد مرجان کمال به زبان فرانسوی

مترجم: فریده نوری کمال

قسمت سی ام

باز آ و ببین حال دل ویرانم کآتش ز فراق تو شده در جانم
نی خواب به شب، نه روز دارم آرام بی روی تو در آتش غم بریانم



سال ۲۰۱۶

ب.....ر

ب....ر، در خیالات خود، خود را رها کرد.

افکارش را به دُور یک تعداد از نیاتات که آن ها را بسیار خوش داشت، در این پاریس غم انگیز به خاطرش مجسم نمود، در شهری که فکر می شود که بشریت روح و روان خود را به شیطان بدون مفاد متقابل فروخته است.

خیالاتش با نهال های زیتون، سرو، کاج، انجیر، کشتزار های گُل نازبو و دیگر گُل ها مستور گردیده بود و تنفس می کرد.

در آن شب سینمای (Cinémathèque) یکی از بهترین فلم ها را به نمایش گذاشته بود، فوق العاده بود:

پلان سکانس ها، نمایش آهسته، حرکات کُند، عمق نقش ها، که با تماس با دکمه های خورد کمره که بیانگر و انعکاس دهنده ناهمواری ها و برجستگی ها در ظاهر صحنه، ضبط صوت، و بررسی دوره بی وقت.

قصه فلم نمایان گر یک تراژیدی و انعکاس دهنده غم و اندوه بود. که در فلم به صورت بسیار دقیق، هوشمندانه، ظریف و حساس، یک آرزو و امیدی بنیادی و وجودی یا هستی (Existentielle) به یک زندگی و یک روشنی را نشان می داد.

در یکی از صحنه ها، یک کتابدار (Bibliothécaire) به یکی از اعضای نو وارد یا یک عضو جدید کتابخانه دستور می دهد که یک کراچی کتاب ها را در بخش های مربوطه اش مرتب کند.

عضو جدید، اولین هدف حمله حمله گر یا متجاوز قرار گرفت.

این قصه حقیقی می تواند یک روز به داستان تخیلی (Fiction) تبدیل گردد، آن روزی که همه ضمیر آگاهی دسته جمعی پیدا نمایند و اجازه این را بدهد که بشر بتواند مشکل خود را که همانا «خشونت بنیادی» است، با یک صداقت حل نمایند.

این اندیشه و افکار برای ب..... ر به طرف یک واقعه دلخراش و بارز در این ۲۷ اپریل، روزی لعنتی و نفرین شده که سر نوشت یک ملت را در افغانستان، در منطقه و ممالک اطرافش در سال ۱۹۷۸ میلادی منقلب کننده، ناگوار، اندوهبار، دردناک، و بی رحمانه دگرگون ساخت. و در همان لحظات امضای داخل شدن به یک جنگ تمام نشدنی و یک دوره تاریخ که مشخص شده توسط پدیده های تخریب کارانه که از خود، انهدام بزرگ و غیر قابل برگشت، بر جا گذاشت.

ب.....ر، در کُنج برنده خورد سینما تک که رو به طرف یک باغ مقبول دارد به نوشیدن کوکاکولا خود شروع کرد، این باغ با تعمیر کتابخانه ملی توسط یک پُل مفشن ارتباط دارد، همین گوشه انتخابی ب.... ر است که در آن خود را آرام احساس می کند، که نه بیروبار، و نه خالیگاه زندگی و نه غلغله دل بد کننده زندگی پاریس برایش مزاحمت خلق می کنند. و این مکان را از پنج سال به این طرف به حیث پناگاه خود انتخاب کرده و به آن جا این سال ها که برایش غیر قابل تحمل شده اند، پناه می برد، و در این جا وقتاً فوقتاً به یاد خاطرات خوش آیندش نیز می افتد، البته خاطرات تلخ و غم انگیز که همه خاطرات درونی و خصوصی اش می باشد، در خاطرش خطور می کند.

سینماتیک های فرانسوی همین قدرت را دارند که در عین زمانیکه سرگرم کننده اند بسیار مفید و سودمند نیز می باشند. و به صورت فوری چیزی که سبب قهر و غضب می گردد به خود جذب نموده و به شخص اجازه می دهد تا خود را دوباره ساخته و در این مکان سبز و خرم یک اندازه تنفس نماید.

ادامه دارد